خراسان
• دوشنبه، ۱۷ دی ۱۴۰۳ • ۵ رجب ۱۴۴۶
• شماره ۲۱۶۷۷ • ۶ ژانویه ۲۰۲۵
WWW.KHORASANNEWS.COM

زوایای جدید از قتل فجیع کارمند بازنشسته کنسولگری سابق افغانستان در مشهد فاش شد

اعترافات تکان دهنده دختر طماع در صحنه جنایت!

سید خلیل سجادپور
info@khorasannews.com

دختر جوانی که پدر ثروتمندش را به طرز فجیعی در مشهد به قتل رساند، روز گذشته و در اعترافاتی تکان دهنده زوایای جدیدی از جنایت خود را هنگام بازسازی صحنه جرم فاش کرد. به گزارش روزنامه خراسان، صبح روز گذشته «زیبا» دختر ۳۱ ساله‌ای که به اتهام قتل پدر افغانستانی خود در بازداشت به سر می برد با دستور قاضی وحید خاکشور (قاضی ویژه قتل عمد مشهد) به صحنه جنایت هدایت شد و مقابل دوربین قوه قضاییه قرار گرفت. در بازسازی صحنه جرم ابتدا سروان آرمین منفرد (افسر پرونده) خلاصه ای از ماجرای این جنایت فجیع و چگونگی دستگیری متهم را شرح داد و سپس دختر ۳۱ ساله پس از تفهیم مواد قانونی از سوی مقام قضایی مبنی بر این که مواظب اظهارات خود باشد و حقیقت ماجرا را بیان کند به تشریح صحنه جنایت پرداخت و گفت: ظهر دوازدهم آذر بود که پدرم به همراه خانمی که امور مربوط به حسابداری او را انجام می داد به در منزلم آمدند اما پدرم به تنهایی به طبقه سوم آپارتمان محل سکونتم در خیابان ایثارگران آمد. ابتدا به یاد گذشته ها افتادم که پدرم خیلی به من و مادرم بی توجهی می کرد و به خاطر خساستی که داشت خیلی برای ما هزینه نمی کرد در حالی که او مرد ثروتمندی بود و چندین واحد آپارتمان و ساختمان های دیگر داشت. این گلایه ها به جایی رسید که ناگهان عصبانی شدم و با میله آهنی (تایلور) چند ضربه به سرش زدم. پدرم در حالی که به سمت در می رفت و چند مشت هم به در کوبید با من درگیر شد به گونه ای که پیراهنم را پاره کرد. بعد از این ماجرا من از قصابی محل، کارد دسته فلزی بزرگی را به امانت گرفتم و مقداری هم وایتکس خریدم. دوباره به خانه باز گشتم و جسد را تکه تکه کردم تا بتوانم آن را حمل کنم. به شوهرم نیز گفته بودم که مشتری برای آرایش دارم تا به خانه نیاید، چون من به حرفه آرایشگری هم مشغول بودم. در همین حال به سراغ حسابدار پدرم رفتم که چند ساعت در بیرون منزل منتظر بود، به او گفتم سوئیچ خودرو را به من بدهد و خودش برود. بعد هم برای آن که ذهن پلیس و برادرانم را گمراه کنم، نقشه آدم ربایی طرح کردم و با گوشی پدرم به یکی از برادران ناتنی ام پیام دادم که پدر شما نزد ماست و بعد برای پرداخت پول هماهنگ می کنیم! ولی جسد هنوز در خانه بود به همین دلیل خودروی تیبای یکی از دوستانم را به امانت گرفتم و به خاطر این که او به منزلم نیاید طوری هماهنگ کردم که کلید تیبا را با آسانسور به طبقه سوم بفرستد. بعد از این ماجرا تکه های جسد پدرم را درون چمدان جاسازی کردم و به صندوق عقب تیبا انتقال دادم و سپس خودرو را در پشت دیوار یک مدرسه پارک کردم که ناگهان پلیس به سراغم آمد. گزارش روزنامه خراسان حاکی است با اعترافات تکان دهنده این زن جوان، قاضی خاکشور پایان بازسازی صحنه قتل را اعلام کرد و متهم مذکور برای ادامه دادرسی روانه زندان شد.

عکس اختصاصی خراسان
تصویری از دختر طماع هنگام بازسازی صحنه جنایت در حضور مقام قضایی

زن صیغه ای دزد شهر را لو داد!

سید خلیل سجادپور- دزدی که اموال سرقتی را در منزل همسر صیغه ای خود پنهان می کرد در حالی با هوشیاری ماموران کلانتری مشهد دستگیر شد که با خودروی امانتی دوستش به اموال مردم دستبرد می زد. به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، ماموران کلانتری شفای مشهد که بهره گیری از توان اطلاعاتی مردمی را سر لوحه عملیات های پلیسی قرار داده اند، این بار نیز با استفاده از منابع و مخبران محلی به سرنخ های مهمی از «دزدشهر» دست یافتند و بی درنگ ردزنی های اطلاعاتی را آغاز کردند. بررسی های نامحسوس عوامل کارآزموده دایره تجسس نشان داد که «دزدشهر» منزلی را در اطراف بولوار ابوطالب برای همسر صیغه ای اش اجاره کرده و اموال سرقتی را با خودرو به آن مخفیگاه منتقل می کند. طولی نکشید که گروه عملیاتی با هدایت و نظارت مستقیم سرگرد احسان سبکبار (رئیس کلانتری شفا) و با کسب مجوزهای قضایی، عازم مخفیگاه مذکور شدند اما فقط زن جوانی در آن منزل حضور داشت. این زن که خود را همسر صیغه ای «دزدشهر» معرفی می کرد پس از آن که نیروهای انتظامی تعدادی از لوازم و قطعات خودرو را در بازرسی منزل کشف کردند، لب به اعتراف گشود و مدعی شد هیچ نقشی در سرقت های شوهرش ندارد و حتی از این زندگی مشترک نیز به شدت ناراحت است. او گفت: شوهرم به مواد مخدر صنعتی «شیشه» اعتیاد دارد و نه تنها من و فرزندم را مورد آزارهای روحی وجسمی قرار می دهد، بلکه منزل را به نام من اجاره کرده و این گونه اموال را به این جا منتقل می کند! گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است از سوی دیگر با کشف تعداد زیادی سوئیچ خودرو و موتورسیکلت و همچنین حدود ۴۰ عدد انواع کلید قفل های منازل و مغازه ها بررسی های تخصصی پلیسی در حالی وارد مرحله جدیدی شد که عوامل انتظامی، با دستور رئیس کلانتری به کمین «دزدشهر» نشستند و منطقه مذکور را به محاصره پوششی درآوردند. دقایقی بعد جوانی به نام «ج» وارد منزل شد و در کمین پلیس افتاد. او خود را دوست «دزدشهر» معرفی می کرد و گفت: «م-ک» چند روز است که خودروی پراید مرا به امانت گرفته است و اکنون متوجه شدم که با سوءاستفاده از اعتماد من، لوازم سرقتی را به منزل همسر صیغه ای خود انتقال می دهد. بنابراین گزارش، هنوز بازجویی های پلیسی از این جوان ادامه داشت که ناگهان «م-ک» وارد کمین پوششی نیروهای انتظامی شد و با مشاهده اوضاع مشکوک، بلافاصله دور زد تا از محل فرار کند اما نیروهای انتظامی فرصت فرار را از وی گرفتند و او را در یک عملیات غافلگیرانه به دام انداختند. در بازرسی از داخل خودرو نیز تعداد زیادی قطعات خودرو شامل ضبط و پخش و مانیتور و انواع پنل های مختلف به همراه مقداری مواد مخدر صنعتی کشف شد و بدین ترتیب «دزدشهر» به مرکز انتظامی انتقال یافت. وی که ابتدا منکر ارتکاب جرم بود و ادعا می کرد اموال مذکور را از مقابل آرامگاه خواجه ربیع (محل خرید و فروش لوازم سرقتی) خریده است وقتی در برابر مستندات انکارناپذیر پلیس قرار گرفت و متوجه اظهارات همسر صیغه ای خود شد، به ناچار لب به اعتراف گشود و از چندین فقره سرقت را فاش کرد. تحقیقات بیشتر در این باره همچنان ادامه دارد.

عکس اختصاصی خراسان

در امتداد تاریکی

ماجرای دختر سرگردان!

نمی دانم در تقدیر سیاه من چه کسانی مقصر بودند اما خوب می دانم که من قربانی خودخواهی و خوشگذرانی های پدر و مادرم شده ام که نتوانستند با یکدیگر کنار بیایند و این گونه زندگی مرا نیز نابود کردند...

به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، دختر ۲۸ ساله ای که مدعی بود از دست پدر و برادر ناتنی اش گریخته است و به مرکز انتظامی پناه آورده است درباره سرگذشت خود به کارشناس اجتماعی و کلانتری رسالت مشهد گفت: از روزی که چشم به این دنیا گشودم، پدری را بالای سرم ندیدم و همواره از مهر و محبت های پدرانه محروم بودم اما مادرم اجازه نمی داد هیچ گاه درباره پدرم سوالی از او بپرسم و یا در این باره کنجکاوی کنم.

با همه مشکلات مالی و اوضاع سختی که مادرم داشت من تا مقطع دیپلم درس خواندم اما از همان دوران نوجوانی در بیرون از منزل کار می کردم تا کمک خرج مادرم باشم با وجود این مادرم زنی ولخرج بود و مدام پول ها را برای انجام عمل های زیبایی بر چهره اش هزینه می کرد و هیچ گاه به داشته هایش قانع نبود. این رفتارهای مادرم به حدی رسید که قصد داشت به خاطر تامین مخارج عمل بینی اش مرا به عقد پیرمرد پولداری در بیاورد که با مخالفت شدید من و تهدیدهایم منصرف شد. او به خاطر همین موضوعات مالی مدام خواستگارانم را رد می کرد تا این که بالاخره با وجود همه سخت گیری های مادرم، یک روز برگه قضایی را پیدا کردم که مادرم به خاطر نپرداختن نفقه از پدرم شکایت کرده بود. آن جا بود که فهمیدم پدرم زنده است و در همین شهر زندگی می کند. نشانی روی برگه داد خواست را برداشتم و پنهانی به سراغ پدرم رفتم. بعد از حدود یک ماه جست وجو او را در یک فروشگاه لباس، پیدا کردم. لحظاتی به چشم هایش خیره شدم که ناگهان بغضم ترکید و در میان اشک و ناله، فریاد زدم، من «المیرا» هستم، همان دختری که هیچ گاه طعم داشتن پدر را نچشید اما تو پدری هستی که مادرم و برادرم را رها کردی و من زمانی که چشم به دنیا گشودم فقط مادرم را دیدم. تو خودخواه بودی که برای خوشگذرانی خودت مادرم را به عقد موقت درآوردی و روزگار من و او را اهم سیاه کردی!

خلاصه آن روز عقده هایم را خالی کردم و پدرم فقط سکوت کرد. روزها گذشت و من از این که پدرم را پیدا کرده بودم از خوشحالی در پوست خودم نمی گنجیدم. از سوی دیگر مادرم وقتی ماجرا را فهمید به شدت ناراحت شد و دوست نداشت من با پدرم ارتباط داشته باشم. به همین دلیل تصمیم گرفتم مدتی را در کنار پدرم زندگی کنم. او هم با همان رفتار مرموزانه اش مرا به خانه برد و به همسرش و برادرانم معرفی کرد ولی خیلی زود برخوردهای آنان با من تغییر کرد و به ویژه نامادری ام سعی می کرد به هر طریقی مرا تحقیر کند و یا نیش و کنایه بزند! به همین دلیل من هم بیشتر اوقات را در محل کارم سپری می کردم و کمتر به خانه می آمدم اما آن ها تصور می کردند من با افراد غریبه ارتباط دارم تا این که روزی یکی از برادرانم پیام داد که یا از خانه ما گم می شوی یا بلایی سرت می آورم که مرغان آسمان به حالت گریه کنند! از سوی دیگر من با مادرم قطع رابطه کرده بودم و نمی توانستم آن جا بروم، این بود که وقتی به خانه پدرم بازگشتم برادرانم به شدت مرا کتک زدند. در حالی که پدرم فقط به این صحنه دردناک نگاه می کرد. حتی او هم موهایم را کشید و مرا به زیر مشت ولگد برادران ناتنی ام انداخت اما زمانی که آن ها برای کشیدن سیگار از خانه بیرون رفتند، من هم از آن جا گریختم و به کلانتری پناه آوردم!

گزارش اختصاصی روزنامه خراسان حاکی است با دستور سرهنگ مجتبی حسین زاده (رئیس کلانتری رسالت مشهد) بررسی های کارشناسی و اقدامات روان شناختی برای رهایی دختر جوان از این وضعیت اسفبار در دایره مددکاری اجتماعی آغاز شد.

ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی

ادامه در صفحه ۹